

به قیام بزنند. سربازان وظیفه، خارجی و هر خارجی، چه روس و انگلیس و آمریکا را بیگانه و غاصب و اشغالگر می دانستند و علی رغم اینکه حکومت مرکزی به آنان ظلم و ستم می کرد، به خاطر آن که قیام آقایان رنگ میهنی نداشت، بدان ملحق نمی شدند و از آن حمایت نمی کردند. امید آنان به تراکمه ای بود که ممکن بود به دستور حزب توده یا شوروی ها به آنان پیوندند و دست به قیام بزنند. معلوم نبود وقتی آنان قادر نبودند سربازانی را که همزبان ایشان و تحت فرمانشان بودند به قیام برانگیزانند؛ چگونه انتظار داشتند تراکمه که در آن دوران نظر خوشی هم به افسران نداشتند به خاطر آنان اسلحه به دست بگیرند و قیام کنند.

اگر قرار بود تراکمه قیام کنند که دیگر این قیام افسران خراسان نبود.

ادامه عملیات

افسران شورشگر اوایل شب، در تپه های شمالی مراوه تپه جلسه ای در هوای آزاد تشکیل و نتایج عملیات را مورد ارزیابی قرار دادند. سپس تصمیم گرفتند به سوی گنبد قابوس حرکت کنند، تمام شب در راه بودند. صبح روز بعد فرمانده پاسگاه یا پادگان مراوه تپه را وسط بیابان به حال خود رها کردند و خط سیر خویش را به سوی گنبد ادامه دادند. جاده اتومبیل رویی در کار نبود. آنان اغلب ناچار می شدند برای عبور از باتلاق ها و نقاط صعب العبور، از الوارهای عریض و درازی که به همین منظور با خود آورده بودند استفاده نمایند و راه را برای عبور چرخهای کامیون هموار کنند.^(۲۷)

بنابه نوشته سرگرد شفایی:

افسران، روز بعد شب هنگام و پس از گذراندن روزی پرهیجان و تشویش از احتمال تعقیب توسط واحدهای تندرو و مسلح لشکر به گنبد قابوس رسیدند. فرمانده پادگان شوروی مقیم گنبد جلوی آنان را گرفت و مانع عبورشان شد. اسکندانی و نوائی به عنوان رهبران گروه و به کمک یک فرهنگ کوچک - فرانسه - روسی با زحمات زیاد توانستند او را قانع سازند که آنان یک دسته از نظامیان لشکر خراسان هستند که باید برای

نقشه برداری از اطراف گرگان به آن حدود بروند .

شفایی در اینجا خود این سؤال را مطرح می کند که

«مگر آن فرمانده پادگان (شوروی) از این جریان خبردار نبود؟ - ظاهراً چنین است و با آشنایی که بعدها از طرز کار شوروی ها در اینگونه موارد حاصل کردیم باید گفت که لزومی نبوده است یک فرمانده پادگان کوچک خود را در جریان بگذارند. البته قصد اسکندانی تماس گرفتن با احمد قاسمی بود که طبق گفته کامبخش از او کمک بگیرد.»^(۲۸)

بنابه نوشته تفرشیان که مورد قبول و نقل شفایی نیز هست، اسکندانی به آنان خبر داده بود قرار است عده ای دیگر از افسران توده ای که تحت پیگرد هستند از تهران و کردستان و دیگر نقاط کشور در حوالی گنبد به افسران شورشگر پیوندند. اما در تماس با «بهلکه» مأمور کمیته محلی حزب توده در گنبد قابوس، معلوم شد که کسی از افسران متواری در آن حوالی دیده نشده است. اسکندانی پس از کسب اجازه عبور از پادگان شوروی دیرگاه، شبانه ستون خود را به سوی گرگان حرکت داد. آنان از قریه شاهپسند گذشتند و در نزدیکی گرگان در میان جنگلی انبوه اطراق کردند. صبح زود روز بعد اسکندانی با دو سه نفر دیگر با جیب فرماندهی به گرگان رفت تا احمد قاسمی را ملاقات کند. اسکندانی می خواست از احمد قاسمی کسب تکلیف نماید که چه کاری باید بکنند: درباره ادامه حرکت و نیز ملحق شدن به دیگر افسران متواری از تهران و کردستان. احمد قاسمی به نوشته تفرشیان اسکندانی را مورد ملامت قرار داد «که شما کار بیهوده ای کرده اید. ما در وضعی نیستیم که بتوانیم قیام مسلحانه کنیم. عمل شما یک نوع پرووکاسیون است و بهانه به دست رژیم می دهد تا به سازمان های حزبی حمله کند. ما به هیچ وجه نمی توانیم با شما همکاری کنیم.»^(۲۹) آیا قاسمی درست می گفت و قیام افسران موقعیت حزب توده را در تهران به مخاطره می افکند؟ عده ای از مطلعین بر این نظر پا می فشارند که حزب توده دارای یک رهبر یا هیأت یا جناح تصمیم گیرنده نبود. در عین حال رهبران و جناحهای مختلف حزب توده که با شوروی ها مربوط بودند از افراد و سازمانهای متفاوتی دستور می گرفتند که گرچه همه در زمره کارمندان دولت شوروی بودند اما بسته به موقعیت خود نظرات و نقشه های متفاوتی برای کار در ایران داشتند.

ایرج اسکندری در کتاب خود چاپ پاریس در صفحات ۲۳۹ و ۲۴۰ متذکر می‌شود که مسوولین نظامی ارتش سرخ با این عمل به شدت مخالف بوده‌اند و ظاهراً آن را یک نوع پرووکاسیون در قلمرو ارتش سرخ تلقی می‌کرده‌اند ولی جریانی که کامبخش به آن مربوط بود با این اقدام موافق بوده است.

ایرج اسکندری عملیات کامبخش را با موافقت و به دستور مسوولین اداره امنیت دولتی شوروی [در آن زمان «ان-ک-و-د»] می‌پندارد.

نظریه اسکندریه این فرضیه را پیش می‌آورد که ممکن است سیاست وزارت خارجه شوروی و مسوولین دولتی در مسکو با سیاست شرقی سازمان امنیت دولتی شوروی و دولت محلی آذربایجان شوروی به ریاست «باقروف» تضاد داشته و در جایی که دیپلماتهای روس و به متابعت از آنان نظامیان شوروی در ایران خواهان جلوگیری از بروز سوء تفاهم با دولت ایران بودند، کامبخش مستقیماً و بنابه خواست و اراده «ان-ک-و-د» و «باقروف» رئیس دولت محلی آذربایجان شوروی در صدد اجرای یک برنامه خاص و آغاز انقلاب بوده‌اند.

اما شواهدی وجود دارد که نقش بیطرفانه کارگزاران استالین و حمایت نکردن آنان از ماجرا را تکذیب می‌کند.

زیرا در حقیقت در شوروی عصر استالین این سازمان امنیت بریا بود که سیاست‌های خارجی شوروی را طرح‌ریزی و اجرا می‌کرد و دیگر سازمانها ناچار به تبعیت از آن بودند.

در کشورهای دیکتاتوری مانند شوروی و آلمان نازی و ایتالیا و ممالک مشابه، سازمان امنیت، بزرگترین و عالی‌ترین مرجع تصمیم‌گیرنده بود و مخصوصاً تصفیه‌های خونین که از سال ۱۹۳۷ به بعد در ارتش سرخ و دیگر سازمانهای سیاسی و کشوری و نظامی شوروی انجام شد، نفوذ سازمان امنیت را به اوج رسانید.

سیاست شوروی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ در ایران با مماشات آمیخته شده بود و به نظامیان روس تأکید شده بود طوری رفتار کنند که ایرانیان آنان را تالی نظامیان خشن و

غارتگر روسیه تزاری نینگارند.

ارتش سرخ در طی آن سالها مدبرانه به این توصیه رفتار کرد و فقط در چند مورد از جمله تظاهرات حزب توده در پنجم آبان و چندین مورد تظاهرات و حوادث شمال کشور از رویه بیطرفی خارج شد. روسها وقتی در شهریور ۱۳۲۰ وارد شهرهای ایران شدند پس از زد و خورد های اولیه و تیراندازیها، با پخش اعلامیه‌هایی که حکایت از مناسبات گرم ملل ایران و شوروی می‌کرد، سوار کردن نظامیان متواری ایران در جاده‌ها و آوردن آنان به شهرها، توزیع غذا بین سربازان گرسنه‌ای که از سوی فرماندهان خود رها شده بودند و حتی صحبت به زبان ترکی با مردم آذربایجان و دلداری دادن به ایشان و اظهار این جمله که ما با ایرانی‌ها جنگی نداریم و شما برادران ما هستید باعث شگفتی و انس گرفتن مردم می‌شدند.

البته مردم از دسته‌گلهایی که یک عده از مهاجرین و آرامنه و آسوری‌ها از باغ گلستان‌کنده و حین ورود زره‌پوش‌ها روی آن ماشین‌ها می‌گذشتند، خشنود نبودند اما از ادب و نزاکت سپاهیان روس هم کاملاً رضایت خاطر داشتند.

در رشت و انزلی و مشهد و دیگر شهرها هم روی هم‌رفته روسها علی‌رغم خشونت اولیه و بمبارانها جلب قلوب کرده بودند.

ولی ارتش سرخ در هر حال تابع تصمیمات سازمان امنیت دولتی بود. وقتی N.K.V.D تصمیم می‌گرفت ارتشی‌ها حق چون و چرا نداشتند.

تفرشیان می‌نویسد: «اسکندانی ظاهراً با شوروی‌ها هم تماس گرفته بود آنها هم روی خوش نشان نداده بودند و از قرار، راهنمایی کرده بودند که به همان نقطه اشغال نشده بین گنبد و مراوه‌تپه برویم و منتظر بمانیم.»^(۳۰)

در گرگان سرهنگ عبدالرضا آذر که مخفیانه از تهران فرار کرده بود به اتفاق سروان رصدی اعتماد، ستوان یکم عبدالحسین آگاهی، ستوان محمد پورهرمزان، سروان پزشکیان و ستوان یک وطن‌پور به افسران متواری می‌پیوندند. اکنون عده شورشگران ۲۶ افسر و شش سرباز شده بود. افسران مجدداً به طرف گنبد حرکت

کردند. آنان تصمیم داشتند در گنبد با «بهلکه» مسوول حزب در آن بخش تماس بگیرند و برای برنامه‌های آینده اتخاذ تصمیم کنند آنان صبح ۲۹ مرداد از گرگان حرکت می‌کنند و ظهر به گنبد می‌رسند.

تفرشیان در کتاب خود می‌نویسد:

«در گنبد مجدداً شوروی‌ها ما را متوقف کردند تا از مقامات بالایی خود دستور بگیرند. ما با استفاده از این فرصت مقداری خواروبار تهیه کردیم، کمی استراحت کردیم و تصمیم گرفتیم شب حرکت نمائیم که از نظر امنیت و هوا مناسب‌تر باشد.»^(۳۱)

محل استراحت اسکندانی و گروه افسران زیرفرمانش باغ کشاورزی گنبد بود! جای شگفتی است عده‌ای که قصد قیام دارند و باریختن شکر در باک کامیونهای لشگر و برداشتن سر دلکوی موتور اتومبیلها و مصادره صدها قبضه اسلحه و خلع سلاح پاسگاه مراوه‌تپه عازم منطقه‌ای در نزدیک مرز و در صدد برافروختن آتش شورش و انقلاب هستند، در باغ کشاورزی شهر که یک محل دولتی است مستقر می‌شوند و استراحت می‌کنند.

در همان ساعات است که اسکندانی متن نخستین اعلامیه گروه قیام‌کنندگان را آماده می‌کند.

متن این بیانیه از این قرار است:

اعلامیه سرگرد اسکندانی

«افسر و سربازان شرافتمند و رنج‌دیده ارتش، ملت ایران، خطاب ما به شماست. بر هیچ ایرانی پاک‌دامن و هوشیاری پوشیده نیست که دمکراسی کنونی ایران فقط یک ماسک فریبنده‌ای است که چهره پلید و خائن دیکتاتوری هیأت حاکمه و سران ارتش را پوشانده است.

این دیکتاتورهای پوسیده ارتش با تمام قوا می‌کوشند که اغراض سیاسی خویش را که ابراز بیگانگان است در سازمان ارتش مداخله داده و افسران جوان ایرانی را آلت

مقاصد پلید خویش قرار دهند. ما به شما برادران عزیز اعلام می‌داریم برای آن که از محیطی که در آن به سر می‌برید اغراض پلید خصوصی دور شود.

از کسانی که نسبت به ما قصد تعرض داشته باشند، قدرت تعرض را سلب می‌کنیم.

برادران عزیز! حیثیت و شرافت سربازی همه ما در خطر است. وضع کنونی، ما را مأیوس ساخته. ما دست از جان شسته‌ایم. بهتر است برای حفظ شرافت سربازی، خون ما خاک ایران را رنگین سازد. سرگرد اسکندانی^(۳۲)

این اعلامیه به خودی خود نه تنها محتوای مهمی در بر ندارد بلکه بیشتر شباهت به یک نامه گله‌گزاری و شکوه اداری دارد.

براساس تعریف‌هایی که بازماندگان واقعه از مرحوم اسکندانی می‌کنند و او را یک سازمان‌دهنده زنی و یک مدیر و فرمانده لایق می‌نامند؛ نسل آینده منتظر است نخستین بیانیه وی آنقدر مستدل و منطقی و پرمایه و تکان‌دهنده و مهیج باشد که هر خواننده و مخاطبی را به هیجان درآورد و احساسات میهنی و عواطف روحی و شور انقلابی او را برانگیزد. گروهی که قصد دارد به قیام مسلحانه دست بزند باید در نخستین بیانیه خود آنچنان عالی و منطقی و از موضع قدرت و دقیق و واضح اعلام موضع کند که بتواند توجه مخاطبین خود را جلب نماید.

خطاب این بیانیه به افسران و سربازان ارتش است و طبعاً می‌بایستی در پادگان مشهد و دیگر پادگانها منتشر شود. اما لحن و محتوای آن به قدری ضعیف و شتابزده و سطحی است که معلوم نمی‌شود هدف از قیام چه بوده؟ منظور از «اغراض سیاسی دیکتاتورهای پوسیده ارتش» چیست؟ و «سلب کردن قدرت تعرض از کسانی که نسبت به ما قصد تعرض داشته باشند» چه مفهومی دارد؟

شخصی که بنابه نوشته رفقاییش آنچنان اندیشمند و مدبر و متبحر و شایسته در جذب کردن دیگران به اهداف و آرمانهای خود بوده است، چگونه با این لحن بیانیه صادر می‌کند؟ یک تشکیلاتچی متهور که این چنین شل و ول سخن نمی‌گوید و دیگران

را به قیام فرانمی خوانند! مطلبی که روزبه نوشته و چند روز بعد انتشار یافت و متن آن در سطور پیش گذشت به مراتب روشنگرتر و منطقی تر از این بیانیه است، زیرا او دست کم علل نارضایی های درون سازمانی ارتش شاه را به خوبی تشریح کرده و توجیه کرده که انگیزه اساسی شورش افسران، نظام خشن و ارتجاعی ارتش و رفتار نامناسب فرماندهان و رکن دوم و طلب اطاعت کورکورانه از افسران جوان و تحصیل کرده بوده است.

راستی اسکندانی که به قول تفرشیان و انور خامه ای قیامش خودجوش و ابتکاری بوده برای چه این قدر از پیروزی قیام مطمئن بوده که روز روشن در باغ کشاورزی بیتوته می کند و نظر همه را به سوی خود و گروهش جلب می نماید.

فصل نهم

برای هر جنازه: ۱۰۰۰ تومان پاداش

اقدامات طرف مقابل: ارفع، ستاد، رکن دوم

در خلال این ساعات و این چند شبانه‌روز دستگاه‌های نظامی و انتظامی به کار می‌افتند.

فرمانده لشکر مشهد پس از آگاهی از قطع شدن سیم تلگراف و تلفن مشهد - گنبد از طریق سیم شاهرود اقدام می‌کند و موضوع را به پست‌های ژاندارمری بین راه اطلاع می‌دهد.

سرلشگر ارفع در تهران به زودی از ماجرا آگاه می‌شود و مآوقع را به اطلاع شاه می‌رساند. شاه و ارفع برای سرافسران جایزه می‌گذارند و قرار می‌شود به کشندگان هر یک از متواریان ۱۰۰۰ تومان که در آن هنگام مبلغ گزافی بوده است پاداش داده شود.^(۱) تفرشیان می‌نویسد که اسکندانی از طریق سرگرد «فرازی» مرزبان در صدد گفتگو با مقامات نظامی و انتظامی گنبد بوده است، بهلکه مسؤول حزب در گنبد واسطه بود. مرزبان قصد داشت قضیه را شاید به نحو مسالمت‌آمیزی خاتمه دهد.^(۲)

سرلشگر ارفع برای سرکوب کردن قیام پیش از رسیدن افسران به منطقه دشت ترکمن تدابیری می‌اندیشد:

ارفع در یادداشتهای خود می‌نویسد:

«چون خطوط تلگراف و تلفن در منطقه شمال شرقی در دست نیروهای شوروی

بود و آمد و رفت مسافرین هم تحت نظر آنها بود و جداً و شدیداً از طرف آنها کنترل به عمل می آمد. از طرف دیگر لازم بود اعلامیه های ستاد ارتش درباره دستگیری افسران فراری میان مردم توزیع شود تا آنها از مفاد آن و جریان فرار افسران باخبر شوند. از طرف ستاد، دو نفر افسر با لباس شخصی و اتومبیل پلاک سفید از دو راه مختلف، یک سروان حامل پنج هزار برگه اعلامیه از راه فیروزکوه - شاهرود - گرگان - و یک سرگرد از راه سمنان - شاهرود - گنبد قابوس حامل پنج هزار برگه اعلامیه دیگر به شمال اعزام شدند. مأموریت این دو افسر این بود که بطور مخفی خود را به دشت گرگان برسانند و اعلامیه ها را در آن نواحی پخش کنند.^(۳)

ارفع سپس می نویسد:

«سرهنگ آذر معاون کمیته نظامی حزب توده چندی قبل از این جریان موفق شده بود که از اهواز فرار کند و از راه عراق و قفقاز خود را به روسیه برساند و از روسیه به گرگان مراجعت کند. وی در آنجا به افسران متواری پیوست. در گرگان از طرف سرهنگ آذر و مقامات ارتش شوروی به افسران دستور داده شد که به گنبد قابوس مراجعت کنند و اسلحه و مهماتی را که همراه داشتند در بین عده بخصوصی از ترکمنهای اطراف شهر پخش کرده و به اتفاق آنها به طرف شاهرود حرکت کنند و با تصرف شاهرود ارتباط بین تهران و خراسان را قطع کنند. قرار بود پس از تصرف شاهرود همان عملی که بعداً در آذربایجان انجام گرفت قبلاً در مشهد با کمک شوروی ها و سازمان محلی حزب توده در خراسان و افسران فراری انجام شود.»^(۴)

ارفع علت سنگرگیری ژاندارمها و پاسبانهای گنبد را در سر راه افسران به علت رسیدن افسران ستاد ارتش به گنبد و ابلاغ دستور دستگیری به شهربانی و ژاندارمری گنبد ذکر می کند اما به نظر می رسد یادداشتهای جمال الدین طبری که از نزدیک در گنبد حضور داشته و همه وقایع را به دقت و با ذکر جزئیات شرح می دهد صحیح تر باشد و علت اقدام ژاندارمری و شهربانی گنبد فقط همان وصول تلگرام رمز مرکز باشد که به دست رؤسای ژاندارمری و شهربانی رسیده است و نه رسیدن نمایندگان ستاد.

در باغ کشاورزی چه خبر بود

در باغ کشاورزی آذر، اسکندانی و بهلکه مسؤول حزب توده در گنبد در گوشه ای

جلسه محرمانه‌ای تشکیل می‌دهند و در پایان جلسه اسکنندانی با اطمینان کامل به دیگر افسران قیام‌کننده می‌گویند:

پادگان شوروی در این مکان مستقر است و ژاندارمها هرگز در حضور آنها اقدام به تیراندازی نخواهند کرد.

در همان حال افسرانی که برای خرید آذوقه به شهر رفته بودند در مراجعت اظهار می‌دارند وضعیت در گنبد متشنج است. همه به ما با نظر مشکوکی نگاه می‌کنند حتی ژاندارمها نیز دیگر احترامات نظامی را به عمل نمی‌آورند. در قصبه شایع شده بود که ژاندارمها مسلح می‌شوند.^(۶)

جمال‌الدین طبری رویدادهای بین ساعات ۱۲ تا ۱۶ را چنین تشریح می‌کند:

مأمورین شهربانی اطلاع پیدا می‌کنند عده‌ای از افسران ارتش وارد گنبد قابوس شده و در باغ کشاورزی استراحت نموده‌اند. پس از مشاهده وضعیت آنان، مراتب را به مقامات مافوق گزارش می‌دهند. رئیس وقت شهربانی گنبد قابوس سروان احراری به اتفاق رئیس ژاندارم‌ری ستوان یکم حسینی برای تحقیق در چگونگی قضیه ورود افسران به باغ کشاورزی می‌روند، افسران متواری از لشکر خراسان در کنار استخر استراحت نموده با یکدیگر مشغول صحبت بودند که متوجه ورود رؤسای شهربانی و ژاندارم‌ری می‌شوند.

پس از ادای احترام و احوالپرسی سرهنگ نوائی، سروان احراری و ستوان یکم حسینی را مخاطب قرار داده و می‌گویند ما جزو افسران قسمت مهندسی لشکر ۸ خراسان هستیم و با اجازه مقامات شوروی برای نقشه‌برداری به این حدود آمده‌ایم و تا مازندران هم رفته و مراجعت می‌کنیم.

نظر به اینکه اسلحه کسر داریم و ممکن است در راه خطراتی برای ما پیش آید، در صورتی که هر یک از ادارات شهربانی و ژاندارم‌ری اسلحه اضافی دارید، در مقابل تنظیم صورت‌مجلس و اخذ رسید به ما واگذار کنید پس از مراجعت عین اسلحه را هم به شما مسترد خواهیم داشت.

سرهنگ نوائی برای صحت ادعای خود نامه‌ای هم ممهور به مهر لشکر و امضای فرمانده لشکر دایر به انجام یک نقشه‌کشی به آنها ارائه می‌دهند. شهربانی گنبد قابوس در آن زمان بیش از چند قبضه تفنگ سه تیر نداشت و اغلب مأمورین به اسلحه کم‌ری «والتر» مجهز می‌شدند.

پس از تبادل افکار، مالاً به علت عدم اطلاع رؤسای ژاندارم‌ری و شهربانی از جریان متواری بودن افسران، قرار بر این می‌گذارند که در ساعت چهار بعدازظهر، افسران تازه‌وارد به ژاندارم‌ری بروند و در حضور رؤسای ادارات و دادستان اسلحه اضافی ژاندارم‌ری را تحویل بگیرند و پس از خاتمه مأموریت مجدداً تحویل نمایند پس از این قول و قرار رؤسای شهربانی و ژاندارم‌ری از باغ کشاورزی خارج می‌شوند و به سوی شهر می‌آیند.^(۷)

ماجرای تحویل دادن اسلحه اضافی ژاندارمری به یک دسته افسرانی که جمعی لشگری از ارتش بوده و قرارگاه آنان منطقه دیگری بوده است به نظر کمی عجیب می آید و بدو قابل قبول نیست ولی با شرایط آن دوران می شود آن را پذیرفت. در ابتدا این سؤال پیش می آید که چگونه ممکن است رئیس ژاندارمری شهر یا قصبه ای بپذیرد اسلحه اضافی یگان خود را به یک دسته افسران مهندس که برای نقشه برداری از خراسان آمده اند تحویل دهد؟ آیا فرمانده ژاندارمری که برای تحویل اسلحه اضافی واحد خود به افسران ناشناس، آن هم از لشگر خراسان و نه تیپ های گرگان و ساری با آنان مذاکره می کرد دچار هیچ گونه سوءظنی نشده بود؟

آیا ستوان یکم حسینی مأذون بود سلاحهای گروهان خود را هر اندازه هم که مازاد بود به افسران تحویل دهد. به نظر می رسد این قسمت یا بر اثر سهو ذهن نویسنده یادداشتها یا به خاطر اینکه گناه افسران بزرگتر و خطرشان برای امنیت گنبد قابوس جدی تر جلوه داده شود، عنوان شده باشد.

شاید به این خاطر که تقصیر آغاز تیراندازی به گردن افسران متواری گذارده شود این ماجرا عنوان شده باشد که آنان خواهان خلع سلاح یگان ژاندارمری گنبد بوده اند. خود تفرشیان اعتراف می کند که دو قبضه مسلسل، ۱۳۰ قبضه تفنگ و هزاران عدد فشنگ داشته اند. پس چه اصراری برای خلع سلاح ژاندارمری گنبد داشته اند؟

اگر قصد خلع سلاح ژاندارمری را داشته اند چگونه بدون کمترین احتیاط و مراقبت به شهر آمده و جلوی شهربانی به رگبار بسته شده اند؟

رئیس شهربانی و فرمانده ژاندارمری هیچ شهرستان و قصبه ای مأذون نیست سلاحهای سبک و سنگین اضافی ابوابجمعی خود را به عده ای افسر که مدعی اند برای نقشه برداری به منطقه ای خارج از حوزه استحفاظی لشگر خراسان وارد شده اند تحویل دهند، با این استدلال که ممکن است در بین راه خطراتی برای آنان پیش آید.

اما در اینجا فرضیه دیگری پیش می آید.

در آن دوران جنگ که شوروی ها در مناطق مختلف شمال کشور پست بازرسی

ایجاد کرده بودند و از عبور نظامیان ایرانی جلوگیری می‌کردند، گهگاه این امداد رسانی‌های محرمانه میان لشگر و ژاندارمری به عمل می‌آمد. یگانی برای دستگیری راهزنی اعزام می‌شد و بین راه از ژاندارمری و شهربانی محل اسلحه قرض می‌گرفت و پس از خاتمه مأموریت اسلحه را پس می‌داد و سر و صدای قضیه بدون اعتراض مقامات شوروی فرو نشانده می‌شد. در آن دوران که هزاران قبضه اسلحه ارتش پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ به وسیله سربازان در بیابانها به زمین ریخته شده و نصیب راهزنان شده بود، این وقایع بعید نبود. از سوی دیگر محتمل است نامه‌ها و فرامینی که اسکندانی و نوائی جعل کرده و به رؤسای امنیه و شهربانی گنبد ارائه نمودند، آن قدر محکم و غیرقابل تردید بود که آن دو تن پذیرفتند برابر درخواست و در حقیقت فرمان فرمانده لشگر خراسان رفتار کنند و تعدادی اسلحه در اختیار گروه مثلاً نقشه‌بردار بگذارند. بعید نیست اسکندانی که بیش از اندازه مغرور و مطمئن به نبوغ و روش غافلگیری خود بود، تحت تأثیر موفقیت سهل‌الحصول اولیه خویش در خلع سلاح پاسگاه مراوه‌تپه، خواسته باشد چشمه دیگری از عملیات خویش را به همراهان نشان دهد و با تهیه مقدار زیادی اسلحه از شهربانی و امنیه گنبد با دست پر نزد عشایر ترکمن برود.

دنباله ماجرا را از زبان جمال‌الدین طبری می‌شنویم.

«ضمن عبور سروان احراری و ستوان یکم حسینی از جلوی تلگرافخانه مأمور توزیع تلگراف، یک پاکت تلگرام به دست رئیس امنیه داده و رسید آن را می‌گیرد. ستوان یکم حسینی در پاکت را باز و مشاهده می‌کند. تلگرام رمز است و احتیاج به مفتاح دارد لذا برای سرعت عمل به اتفاق سروان احراری به شهربانی می‌رود و تلگرام را کشف و متن آن را به شرح زیر مشاهده می‌نماید:

چهل نفر افسر لشگر ۸ خراسان متواری و به آن حدود آمده‌اند هر یک از آنها چه دستگیر و چه مقتول شود، برای هر یک مبلغ ده هزار ریال انعام منظور شده است. این تلگرام از تهران و از طریق شاهرود به گنبد مخابره شده بود. احتمال دارد تلگرام مشابهی هم از لشگر مشهد و از طریق همین سیم به گنبد مخابره شده باشد. رؤسای شهربانی و ژاندارمری پس از مشاهده و مطالعه متن کشف شده تلگرام دچار حیرت و نگرانی زیادی شدند و برای دستگیری افسران به تبادل نظر پرداختند.

بنابه اظهارات جمال‌الدین طبری شاهد عینی: شهربانی گنبد در آن زمان فاقد تفنگ (اسلحه برنو) بود و رئیس شهربانی و ژاندارمری توافق می‌کنند بیست قبضه تفنگ برنو و ده هزار تیر فشنگ در اختیار شهربانی گذارده شود که با همکاری افراد ژاندارم افسران را دستگیر نمایند.

این تصمیم فوراً اجرا می‌شود و مأمورین شهربانی و ژاندارمری مسلح می‌شوند و پاسبانها در شهربانی سنگربندی می‌کنند.

روبروی اداره شهربانی گنبد منزلی واقع بود که متعلق به محمد فاریابی بود و دیوارهای نسبتاً بلندی داشت. ژاندارمها در پشت‌بام منزل مزبور مستقر شدند و سنگر محکمی برای خود تهیه دیدند. مأمورین شهربانی هم اتاق‌های فوقانی اداره خود را سنگر قرار دادند و سروان احراری رئیس شهربانی پس از بازدید از قوای خود به دفترکار خویش رفت و مشغول نوشتن گزارش شد.

در حدود ساعت چهار بعدازظهر سرهنگ نوائی دستور داد افسران که پس از صرف ناهار، سرگرم آب‌تنی در استخر باغ کشاورزی بودند، لباس‌های خود را بپوشند و آماده حرکت شوند.

سرگرد اسکندانی با وجود اینکه از نظر سلسله مراتب حزبی در مقام بعد از سرهنگ آذر قرار داشت، از طریق انتخابات گروهی حتی پس از آمدن سرهنگ آذر هم مقام فرماندهی را برای خود حفظ کرده بود.

افسران در پنج اکیپ با جوخه جنگی حرکت می‌کردند. جوخه‌ها به ترتیب سوار جیب می‌شدند.^(۸)

شفایی در کتاب خود (ص ۷۹-۸۰) می‌نویسد که حتی قبل از حرکت به اسکندانی تذکر داده که خوبست اولاً ماشین‌ها با فاصله پنجاه تا صد متر از یکدیگر حرکت کنند و ثانیاً نارنجکها را بین افسران قسمت کنند تا در صورت بروز برخوردی بتوان از آنها بطور مؤثری علیه ژاندارمها استفاده کرد. اسکندانی در پاسخ او می‌گوید مطمئن باش هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. این نارنجکها را باید در لارک ییلاق تابستانی

ارفع به کار گرفت. (۹)

علت تذکر سرگرد شفایی به اسکندانی این بود که بنابه نوشته تفرشیان افسرانی که مأمور تهیه خواروبار بودند خبر آورده بودند که ژاندارمری خود را برای مقابله آماده کرده است. البته اسکندانی و افسران دیگر خبر نداشتند که طبق دستور تلگرافی ستاد ارتش فرمان دستگیری یا قتل آنها مخابره شده و حدود ۱۲۰ نفر ژاندارم (این رقم را تفرشیان می گوید و زیاد به نظر می رسد) با دو لوله مسلسل سنگین در انتظار رسیدن آنان به شهر می باشند. (۱۰)

ارفع در یادداشتهای خود می نویسد:

«نکته مهم در این میان که با وضع آن روز فوق العاده با اهمیت جلوه می کرد این بود که تمام این اقدامات بطور سری انجام گرفت و مقامات نظامی شوروی که کنترل امور را در گرگان و گنبد به دست داشتند کوچکترین اطلاعی از این جریان به دست نیاوردند.»

ارفع مدعی است:

یکی از افسران شوروی مأمور گنبد در باغ کشاورزی با افسران ملاقات کرد و به آنها اطمینان داد هیچ کس در صدد دستگیری آنها نیست از این رو ساعت ۴/۵ بعد از ظهر از باغ کشاورزی خارج شدند که به طرف گرگان حرکت کنند. (۱۱)

حادثه آغاز می شود

افسران شرکت کننده در حادثه نظیر شفایی و تفرشیان می گویند نزدیک ساعت پنج بعد از ظهر از باغ کشاورزی عازم گنبد شدند و به محض اینکه به جلوی ساختمان شهربانی رسیدند مورد شلیک صدها گلوله قرار گرفتند.

بنابه نوشته جمال الدین طبری: پیشاپیش ستون، اتومبیل جیب استیشن در حالی که اسکندانی، نجفی، نجدی، شهبازی، مینایی، سرجوخه بهلول، و سرباز وظیفه موسی رفیعی در آن نشسته بودند حرکت می کرد.

دو کامیون بدفورد با فاصله کم آن را تعقیب می کردند. سرگرد اسکندانی یک قبضه مسلسل سبک حاضر به تیراندازی در دست داشت و جلوی جیب نشسته بود.

مسیر اتومبیل که باید به ژاندارمری برود از شهربانی بود و موقعی که جیب جلوی شهربانی رسید، یکی از افراد ژاندارم که در ضمن بدون سلاح هم بود به دستور رئیس ژاندارمری به راننده ماشین علامت توقف داد. (۱۲)

اولین شلیک

جمال‌الدین طبری می‌نویسد به محض اینکه ژاندارم فرمان ایست داد افسرانی که سوار جیب بودند ژاندارم مزبور را هدف گلوله قرار دادند که در نتیجه ژاندارم به قتل رسید و به زمین افتاد و سطح خیابان جلوی شهربانی به خون آغشته شد. طبری علت تیراندازی شدید ژاندارمها را همین حادثه و مخصوصاً منظره دست و پا زدن ژاندارم در وسط خیابان می‌داند و می‌نویسد افراد انتظامی از مشاهده جسد خون‌آلود رفیق خود تهییج شدند و خون آنها به جوش آمد و به محض آن که اتومبیل کمی نزدیکتر آمد آن را به گلوله بستند. (۱۳)

تفرشیان و شفایی می‌نویسند: به محض اینکه جیب اسکندانی نزدیک شهربانی رسید بدون هیچ خطاری از دو لوله مسلسل و صد و بیست تفنگ، آتش به سوی جیب سرازیر شد. تفرشیان این صحنه را این‌چنین وصف می‌کند:

«من در اتومبیل دوم بود و دیدم که جیب آن‌ا فرو نشست و غرق در دود شد. تمام این حادثه در عرض یک ثانیه اتفاق افتاد و سرنشینان جیب بدون امکان کمترین عکس‌العملی آن‌ا شهید شدند...
بعدها خبر آوردند که جنازه آنها به کلی متلاشی شده بود. جنازه‌ها تا صبح در میان جیب و در وسط خیابان مانده بود. در داخل جیب چند نیم پوستین بود که اگر شب سرد شود استفاده نمایند. وقتی نسیم می‌وزید و باد، بشم پوستین‌ها را می‌لرزاند، ژاندارم‌ها از ترس آتش می‌گشودند و جنازه‌ها را به رگبار می‌بستند. به این ترتیب جنازه‌ها تا صبح متلاشی شده بودند.» (۱۴)

بنابه نوشته جمال‌الدین طبری سرگرد اسکندانی نتوانسته بود از مسلسل خود استفاده کند، زیرا نوار مسلسل گیر کرده بود. براساس نوشته‌های شفایی و تفرشیان بلافاصله پس از شروع تیراندازی، دو اتومبیل بعدی از حرکت باز می‌ایستند و افسران از

کامیونها پیاده می‌شوند و سنگربندی می‌کنند. تنها دو تن از افسران اصغر احسانی و رحیم شریفی که از سمت چپ کامیونها پیاده شده بودند مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرند و از ناحیه پا زخمی می‌شوند. (۱۵)

جنگ خیابانی از ساعت ۱۷ تا ساعت ۲۲ ادامه می‌یابد. ماشین جیپ، جلوی شهربانی تقریباً خوابیده، تمام لاستیکهایش سوراخ سوراخ شده و از اجساد کشته‌شدگان قطرات خون جاری شده بود. از افراد ژاندارم، عده‌ای برای حفاظت اداره ژاندارمری از راه بام اعزام می‌شدند.

بقیه افسران متواری داخل کانال کنار خیابان یا در پناه دیوار ساختمان‌های مقابل شهربانی موضع گرفته بودند.

تفرشیان می‌گوید یکی از مسلسل‌چی‌های آنها توانسته خود را زیر یکی از ماشین‌ها بکشانند، مسلسل را سوار کند و مشغول تیراندازی شود. او می‌گوید افسران متواری توانسته‌اند چهارتن از ژاندارمها را که از پنجره‌های شهربانی تیراندازی می‌کردند هدف قرار دهند. (۱۶)

جمال‌الدین طبری می‌نویسد:

«در حدود ساعت ۱۰ بعد از ظهر یک نفر از مأمورین شهربانی جهت رفع خستگی قصد آتش زدن سیگار خود می‌کند که هدف گلوله افسران واقع و بلافاصله به قتل می‌رسد. باز مدتی صدای گلوله به گوش نمی‌رسد ولی پاسبان دیگری جهت ملاحظه اوضاع سر خود را از پنجره شهربانی خارج می‌کند که او هم مورد اصابت گلوله واقع می‌شود و آنا فوت می‌کند. چند لحظه بعد مجدداً از طرف قوای شهربانی تیراندازی شروع می‌شود که در نتیجه این تیراندازی یکی از سربازان سوار شوروی که در گشت شبانه بود از ناحیه دست مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. نفر مزبور با دست خون‌آلود به کماندانی رفته و جریان را به کماندان شوروی درگنبد خبر می‌دهد.» (۱۷)

مداخله قوای شوروی

تفرشیان می‌نویسد که دو تن از افسران زخمی را که حین پیاده‌شدن از کامیونها بر اثر شلیک گلوله ژاندارمها زخمی شده بودند، دو تن از قیام‌کنندگان به کول می‌گیرند و به

پاسگاه شوروی در گنبد می‌برند ولی شوروی‌ها از قبول آنها خودداری می‌کنند. شقایبی نیز می‌نویسد به هنگام ترک محل و عبور از مقابل پادگان شوروی‌ها در آهنی و مشبک آن را بسته دیدیم. یک سرگرد شوروی از پشت میله‌های پنجره آهنی با اشاره به ما فهماند که از پذیرفتن ما معذور است و با وجودی که آذر با کمک انگشتان دست به او فهماند که هفت نفر کشته شده‌اند، او سر تکان داد و با دست اشاره کرد که نمی‌شود کمک کرد.

شقایبی از این مقدمه نتیجه می‌گیرد که شورویها و یا لاقبل فرمانده آن پادگان کمترین دخالتی در قضیه نداشته و به کلی خود را کنار کشیده بودند. شقایبی معتقد است آنها نمی‌خواستند برای یک اقدام حساب نشده مناسبات خود را با ایران در آن موقع، خرابتر از آنچه بود بکنند. وی می‌نویسد که همان افسر بعداً هنگام انتقال افسران به «اوبه سفیان» (صوفیان) گفته بود که چرا نسنجیده دست به چنین اقدامی زدید. مدتی بعد همان افسر هنگام انتقال افسران به خاک شوروی به عنوان گله اظهار می‌دارد که شما با فرار از ارتش یکی از پایگاههای مهم خود را از دست دادید و کاری هم نتوانستید از پیش ببرید.

تناقض گفته‌ها

بر عکس نوشته‌های افسران حاضر در ماجرا، جمال‌الدین طبری که او نیز از شهود حادثه بوده است می‌نویسد که کماندان شوروی در ماجرا مداخله کرد و به اصرار او ژاندارمها و پاسبانها از تیراندازی دست کشیدند.

«وقتی سرباز مجروح به کماندان مراجعه کرد، کماندان به اتفاق دو نفر از سربازان ابوابجمعی خود با اتومبیل به طرف شهربانی آمدند و پشت عمارت به حالت سینه‌خیز به طرف در شهربانی آمدند. افراد دیده‌بان شهربانی که مواظب اطراف بودند، آنها را دیدند و مراتب را به سروان احراری اطلاع دادند.

کماندان شوروی به معیت دو نفر سرباز جلوی در شهربانی آمدند و پس از دق‌الباب، رئیس شهربانی شخصاً از طبقه دوم به زیر آمده و منظور آنها را استعلام نمود. جواب داده شد کماندان شوروی است و با رئیس شهربانی کار دارد. سروان احراری می‌گوید اسلحه خودتان

را مقابل شهربانی در خیابان بگذارید و خودتان بدون سلاح داخل شوید. کماندان هر چه اصرار می‌کند منتج به نتیجه نمی‌شود لذا اسلحه خود و سربازان را در خیابان گذارده و پس از بازرسی بدنی وارد محوطه شهربانی می‌شوند. پس از ورود به شهربانی به وسیله یکی از سربازان که مترجم بوده به سروان احراری می‌گوید یکی از سربازان سوار ما که در گشت شبانه بوده به وسیله گلوله‌ای که از داخل شهربانی به او اصابت کرده مجروح شده است. بنابراین اداره شهربانی از این ساعت به بعد حق تیراندازی ندارد. سروان احراری می‌گوید در صورتی که از خارج به نفرات شهربانی تیراندازی نشود ما تیراندازی نخواهیم کرد. در غیر این صورت مجبوریم از خود دفاع کنیم. آنچه که می‌خواهند رئیس شهربانی را به اجرای خواست خویش وادارند نمی‌توانند و در کمال یأس منزل فرماندار را می‌خواهند که در نتیجه به وسیله یکی از مأمورین به منزل فرماندار هدایت می‌شوند.

در حدود ساعت ۲۳ کماندان شوروی فرماندار گنبد را با خود برداشته به شهربانی می‌آورد و اظهارات قبلی خود را تکرار می‌کند، اما رئیس شهربانی نمی‌پذیرد و چون مأیوس می‌شوند فرماندار و رئیس شهربانی را برداشته جهت حل موضوع به مقر فرماندهی قوای خود می‌برند. در مقر فرماندهی، فرمانده قوای شوروی به رئیس شهربانی می‌گوید چون وضعیت شهر متشنج است و حزب توده اقتدار کامل دارد و ممکن است کامیون محتوی اسلحه و مهمات منعلق به ارتش به وسیله مردم غارت شود، لذا کامیون را در اختیار ما بگذارید. رئیس شهربانی می‌گوید فعلاً نیمه‌شب است انجام این عمل مقدور نیست زیرا محتویات کامیون بایستی با حضور کلیه رؤسای دولتی و مقامات و دوایر بازدید و صورت‌مجلس تهیه شود و انجام این کار را موکول به ساعت هشت صبح روز بعد می‌کند.

کماندان بالاچار اظهارات رئیس شهربانی را می‌پذیرد. رئیس شهربانی با فرماندار به شهربانی مراجعت می‌کند و فرماندار به منزل خود می‌رود و رئیس شهربانی شب را در شهربانی بیدار می‌کند. در این هنگام که نزدیک نیمه‌شب بود تیراندازی از خارج تخفیف یافت، یعنی ربع ساعنی دو الی سه تیر بیشتر شلیک نمی‌شد. پاسبانان که در نتیجه هشت ساعت زد و خورد، خسته شده بودند در کف اتاق به حال درازکش خوابیده بودند و مشغول حراست شهربانی بودند. دو تن از پاسبانان که یکی ترک و یکی ترکمن بودند برای رفع خستگی از کف اتاق برخاسته و سیگاری آتش زدند که به محض روشن شدن کبریت هر دو مورد اصابت گلوله فرار گرفتند و مغز هر دو آنان متلاشی شد و به دیوار و در و سقف اتاق پاشیده شد.

رفته‌رفته صدای تیراندازی خاتمه پذیرفت و چنین استنباط می‌شد که فشنگهای افسران تمام شده و دسترسی هم به کامیون که مملو از فشنگ بود نداشتند، لذا یکی پس از دیگری اقدام به فرار کردند و رفتند. (۱۸)

بدین ترتیب ماجرا خاتمه می‌یابد و عده‌ای از افسران جوان و تحصیلکرده ارتش

بیهوده فدای یک «آزمایش موقعیت» می‌شوند.

باقی مانده افسران پس از گذاردن (احسانی و شریفی) افراد مجروح در

نزدیک‌ترین محل به شهر، با این احتمال که مأمورین دولتی بتوانند آنان را بیابند و به بیمارستان منتقل کنند پای پیاده از شهر دور می‌شوند. ژاندارمها سروان بهرام دانش، ستوان یک حسین فاضلی، ستوان دو علی ثنائی و چهار سرباز مسعود تفرشیان، علی اکبر فزوهش، علی وثوقی و شاهین، را هم در نقاط مختلف گنبد تا شاهرود دستگیر می‌کنند و به زندان دژبان تهران منتقل می‌نمایند.

باقی مانده افسران از راه جنگل‌ها و مزارع و مراتع تا شاه‌پسند می‌روند و در آنجا پاسگاه ژاندارمری را دور می‌زنند.

دو روزی در جنگلی نزدیک شاه‌پسند اطراق می‌کنند و به وسیله پیرمرد کشاورزی مقداری خواروبار تهیه می‌کنند. سرهنگ آذر برای جلب کمک شوروی‌ها به پادگان شاه‌پسند مراجعه می‌کند ولی روسها پاسخ می‌دهند آنها را نمی‌شناسند و باید از مرکز خود سؤال کنند.

لباس‌های افسری خود را با لباس‌های گدایی و مندرس عوض و تفنگها را زیر خاک پنهان می‌کنند. از قرار نوشته شفایی، آذر آشنایانی در دشت ترکمن داشت و می‌خواست همراهان خود را به اوبه‌های ترکمن‌ها هدایت کند.

افسران پولهایی را که از پادگان مشهد آورده بودند بین خود تقسیم کردند و به راه ادامه دادند.

در بین راه عده‌ای از ترکمن‌ها بطور غافلگیرانه آنان را محاصره و پول و سلاحهایشان را می‌گیرند اما وقتی می‌فهمند آنان وابسته به حزب توده هستند ایشان را به اوبه‌های خود هدایت می‌کنند و برایشان غذا می‌آورند. شفایی و پیرزاده در اینجا تصمیم می‌گیرند به سبزوار بروند و در آنجا پنهان شوند. اینکار را هم می‌کنند و پس از رسیدن به سبزوار در باغ یکی از ملاکین که «الداغی» نام داشته به صورت اختفاء چند هفته‌ای را می‌گذرانند.

تفرشیان و کیهان به گرگان می‌روند. شبی را در منزل بقالی از بستگان همسر کیهان می‌گذرانند و روز بعد بقال عذر آنان را می‌خواهد.

صبح روز بعد با اتومبیل به بندرشاه (ترکمن) می‌روند. مهندس دافته مسوول حزبی بندرشاه (ترکمن) آنها را در یکی از خانه‌های کارگری بندر پنهان می‌کند و پس از سه چهار روز شوروی‌ها اتومبیلی در اختیار آن دو می‌گذارند تا آنها را به نقطه امنی در ترکمن صحرا برسانند.^(۱۹)

اوبه سفیان (صوفیان)

اوبه سفیان (صوفیان) بین گنبد و مراوه‌تپه در نزدیک مرز قرار داشت و محل مبادلات مرزی روسها بود. در این اوبه از ژاندارمری ایران اثری نبود. تفرشیان در کتاب خود می‌نویسد:

«قبل از رسیدن به اوبه سفیان ما را در گنبد تحویل پادگان شوروی‌ها دادند. در اینجا یک سرگرد شوروی گله می‌کرد که چرا به چنین اقدام نابخشودنی دست زده‌ایم. می‌گفت برای اینگونه فعالیت‌ها می‌بایستی لاقلاً با کسانی که تجربه سی‌ساله دارند مشورت می‌کردید.^(۲۰)»

سرگرد شوروی به آنها خبر می‌دهد که چون در معرض خطر هستند روسها تصمیم دارند به آنها کمک کنند و آنها را به منطقه امنی برسانند. برای انجام این منظور دو دست لباس سربازی شوروی به تنشان کردند و آنها را به سربازخانه خود در گنبد بردند.

تفرشیان و افسر همراه او در سربازخانه روسها در گنبد با ده، پانزده تن دیگر از افسران فراری و افسرانی که از تهران و شهرهای دیگر به شمال آمده بودند روبه‌رو شدند. عده آنان کم‌کم به چهل تن رسید و سپس روسها آنها را سوار اتومبیل‌هایی کردند و به اوبه سفیان در نزدیک مرز بردند. سرهنگ آذر تفنگ‌هایی را که پس از واقعه گنبد در جنگل پنهان کرده بود از زیر خاک بیرون آورد و همگی مسلح شدند.

افسران در اوبه سفیان کمیته‌ای به نام «کمیته ارتش ملی» تشکیل دادند و یکی دو روز بعد توانستند پاسگاه ژاندارمری نزدیک اوبه را که استواری به نام کیانی فرمانده آن بود خلع سلاح کنند. کیانی قبلاً در قسمت توپخانه زیر دست سروان رزم‌آور بود و پس از

مذاکره با رزم‌آور ژاندارم‌هایش را مرخص کرد و با چند تفنگ و یک مسلسل به افسران و درجه‌داران فراری پیوست. در این اوبه بود که نوایی اعلامیه‌ای به شرح زیر نوشت و با وسایلی که در اختیارشان بود آن را تکثیر کردند.

بیانیه سرهنگ ۲ نوایی ۲۴/۶/۲

ملت ایران ما را بشناسید.

«ما گروهی از افسران لشکر مشهد در نتیجه مخالفت و مبارزه با دستگاه زور و ظلم مجبور به انجام یک رشته عملیات شدیم.

ما که از نقشه‌های شوم و آزادی‌کش این دستگاه حاکمه اطلاع یافتیم، ناچار مخالفت و مردن در راه آزادی را به همه چیز ترجیح دادیم و به این نواحی قدم گذاشتیم. تراکمه و فارسها که ملت ایران را تشکیل می‌دهید، ما برای برانداختن و نابود کردن دستگاه زور و ستم‌کنونی از شما کمک طلب می‌نمائیم. ما با از دست دادن چند نفر از رفقای خود مأیوس نخواهیم شد.

ما با پشتیبانی یکدیگر ظالم را به سزای خود رسانیده و ظلم را ریشه کن خواهیم نمود. سرهنگ نوایی» (۲۱)

۲۵ روز بعد، در ساعات نیمه‌شب روسها به افسران دستور دادند آماده حرکت باشند. سپس آنان را به میان مرتعی که وسط آن کوهی از علف پرس شده برای تعلیف اسبها به چشم می‌خورد بردند. در آنجا چند کامیون در پشت علفها استتار شده بود. یک سرگرد شوروی آنان را مورد نکوهش قرار داد که چرا دست به فعالیت ناپخته‌ای زده و با فرار از ارتش یکی از پایگاههای مهم خود را از دست داده و در عین حال توانسته‌اند کاری هم انجام دهند.

سرگرد شوروی به افسران اطلاع داد ارتش برای دستگیریشان، یک ستون نظامی از طریق فیروزکوه به این سمت فرستاده است و گفت که برای حفظ جانشان ناچار است آنها را به نقطه امن‌تری اعزام دارد. به دستور سرگرد شوروی لباس‌هایشان را با جامه‌های سربازی ارتش سرخ تعویض کردند و سوار کامیونها شدند و شبانه حرکت کردند.

ساعاتی بعد به پهلوی دژ رسیدند. تمام روز در پادگان شوروی در پهلوی دژ توقف کردند راه خود را ادامه دادند و از طریق جاده کناره به مرز آستارا رسیدند. در آنجا کامیونها بدون کمترین رادعی از مرز گذشتند و فراریان را به خاک شوروی رساندند. چند روز بعد آنان در دهکده «شاهاولان» نزدیک باکو به صورت «نیمه بازداشت» مستقر شده بودند. بنابه نوشته تفرشیان سه ماهه مهر و آبان و آذر را در این مکان به صورت محترمانه زندانی بودند و عمارت بزرگی با اتاقها و خوابگاههای متعدد به آنان اختصاص دادند. (۲۲)

اوقات آنان در آن اقامتگاه علیرغم اختلافات و جروبحثهایی که با هم داشتند به خوشی می گذشت.

روسها برای آنان برنامه های دور و درازی طرح کرده و در نظر داشتند پس از وقوع انقلاب در آذربایجان، این افسران را به عنوان سازمان دهندگان ارتش کمونیستی جدید به خدمت بگمارند. روسها قبلاً یا همزمان این تجربه را در کشورهای اروپای شرقی به ثمر رسانده و از عده های معدودی از افسران کشورهای یاد شده هسته های ارتش نوین خلق به وجود آورده بودند!

آن کشورها چندان تفاوتی با ایران نداشتند. اغلب آنها مانند رومانی، بلغارستان، مجارستان، آلبانی، قبلاً دارای رژیم های سلطنتی یا نیابت سلطنت بودند و ارتش های آنها با سنن و آداب ملی و مذهبی تربیت شده بودند و احساسات ناسیونالیستی و ضد کمونیستی در بیشتر قشرهای نظامی آنها وجود داشت.

علیرغم همه آن موانع، سازمان دهندگان و مبلغین زیر دست کمونیست که از میان افراد محلی و افسران برگزیده شده بودند با استفاده از اوضاع آشفته اروپا پس از جنگ و بخصوص با از صحنه خارج شدن آلمان نازی، موفق شده بودند آن کشورها را یکی پس از دیگری از طریق انتخاباتی که کمونیست ها برنده واقعی آن بودند یا کودتاهای نظامی سرخ به پشت پرده آهین بکشانند. امکان حصول به پیروزی در ایران برای کمونیست ها به هیچ وجه کمتر و ضعیف تر از آن ممالک نبود زیرا نظام ایران فاسد و رشوه خوار و

بی ثبات و فاصله طبقاتی در ایران میان اقلیت ثروتمندان و اکثریت مردم فوق العاده زیاد بود.

در ایران دوران بیست ساله به جز پلیس اختناق عصر دیکتاتوری و ارتش و ژاندارمری که فقط از طریق زور و سرکوب اقدام می کردند؛ هیچ مانع و رادعی در برابر کمونیست ها ایجاد نشده بود. در ایران دوران دمکراسی هم به غیر از حزب توده، هیچ سازمان منظم و منسجم حزبی وجود نداشت و احزاب اراده ملی و وطن و ایران در مقابل حزب توده قدرت زیادی نداشتند و اساساً حزب به شمار نمی رفتند.

حزب توده هم در مجلس چهاردهم یک گروه پارلمانی داشت و هم در کارخانه ها و ادارات و مؤسسات دولتی و خصوصی نفوذ زیادی به هم رسانده بود و هم اینکه چندین روزنامه بانفوذ با نویسندگان متبحر در اختیار داشت که جو ایجاد می کردند و هر کسی را که می خواستند به لجن می کشیدند.

تازه خود نیروهای انتظامی و نظامی نیز در ضعف و تردید و سرگستگی به سر می بردند. در ماههای بعد، پس از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان در ارتش عده زیادی از افسران و درجه داران تحت تأثیر تبلیغات حزب توده و کار تبلیغی افسران و درجه داران توده ای قرار گرفته به تشکیل جلساتی مبادرت می کردند و عده ای از آنان به آذربایجان فرار می کردند. حتی دیده شد که خلبانانی که برای تمرین و آموزش با هواپیماهای مشقی از فرودگاه دوشان تپه بلند می شدند به صوب تبریز پرواز می کردند و به فرقه ایها می پیوستند.

شهربانی به علت دستگیری و مجازات جنایتکاران گروه مختاری در دادگستری دچار تشتت شده و مأمورین از ترس عواقب بعدی از هر گونه درگیری با احزاب طفره می رفتند. ژاندارمری که به وسیله شوارتسکیف و افسران آمریکایی در دست تجدید سازمان بود بیشتر به دست و پنجه نرم کردن با ایلات و عشایر و نیز فرو نشاندن حوادث محلی شهرستانها که توده ایها آن را دامن می زدند اشتغال داشت و مخصوصاً در مازندران و آذربایجان و فارس و خوزستان ژاندارمها به قدری گرفتار بودند که فرصت

سر خاراندن نداشتند.

گذشته از آن ارتش و ژاندارمری و شهربانی ایران، آن سنن و اصول و آئین‌نامه‌های نظامی و انضباطی نیروهای نظامی و انتظامی کشورهای اروپای شرقی نظیر مجارستان و رومانی و غیره را نداشتند.

آن سازمانها هر سه در ایران جدیدالتأسیس بودند و از پایه‌ریزی آنها بیش از بیست و چند سال نمی‌گذشت.

بنابراین وقتی کشورهای اروپای شرقی بدان سرعت یکی پس از دیگری به دامان کمونیسم غلتیدند، وقوع انقلاب قریب‌الوقوع و ظفرنمون در ایران به وسیله کمونیست‌ها امری محتوم و شانس موفقیت آن نیز بسیار زیاد بود. در دوران بیست ساله مذهب نیز به وسیله دولت رضاشاهی مورد حملات شدید و بی‌درپی قرار گرفته و از نفوذ آن که بزرگترین مانع و رادع در مقابل کمونیست‌ها بود کاسته شده بود، اما علیرغم حملات و ضربات رژیم دیکتاتوری؛ عقاید مذهبی اکثریت مردم ایران همچنان بر سر جای خود باقی بود و همین اعتقادات توانست جلوی یورش کمونیست‌ها را بگیرد و مانع از تجدید حوادث اروپای شرقی در ایران شود. (۲۳)

آنچه که روسها را از تاخت و تاز انحصارطلبانه در ایران باز می‌داشت؛ گذشته از مورد فوق، اهمیت استراتژیکی ایران و قرار داشتن آن بر کنار خلیج فارس یعنی آستان اقیانوس هند و آبهای گرم جنوبی کره زمین بود. از سوی دیگر نفت یعنی ماده مهم و غیرقابل چشم‌پوشی صنعت و ارتباطات و وجود کمپانی بزرگ نفت انگلیس و ایران که آزمندانه چاههای نفتی ایران را غارت می‌کرد. ایران را از چنان اهمیتی برخوردار کرده بود که روسها نمی‌توانستند امیدوار باشند این سرزمین پهناور و زرخیز را به آسانی ممالک اروپای شرقی یکجا و بدون شریک و همکار بلع کنند.

ایرانی‌ها مدت درازی به حالت «صبر و انتظار و تردید و مسامحه» استقلال خود را در میان مطامع استعماری دول بزرگ حفظ کرده بودند. اگر تغییراتی در سیاست شوروی در ایران در سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۵ دیده می‌شود دقیقاً به همین علت است که

استالین و برنامه‌ریزان سیاست خارجی او در ایران، از همان تسهیلات و آسان‌گیری امور که در کشورهای اروپای شرقی بهره‌مند بودند برخوردار نبودند.

علیرغم نارضایتی‌های شدید مردم از اوضاع و هیأت حاکمه، علیرغم نوبیائی و ضعف سنن و آداب و تشکیلات نظامی، علیرغم فقدان یک حزب ملی و یک رشته مطبوعات مستقل و بالاخره با وجود همه مسایل و موضوعات دیگر که تصرف ایران را آسان جلوه می‌داد، ایرانیان ملتی بودند کهن، باتجربه در برخورد با اشغالگران، پایبند سنن دینی و وطنی خویش که اکثریت آنان استقلال و عظمت و مفاخر ملی و میهنی خویش را گرامی می‌داشتند و برخلاف کشورهای اروپای شرقی که بیشتر در قرن نوزدهم و پس از جنگ اول استقلال خود را به دست آورده یا از وحدت چند ایالت شکل گرفته بودند، چند هزار سال استقلال و نام و نشان داشتند و به همین دلیل حاضر نبودند اختیار خود را به دست چند نفر یا یک یا چند حزب بسپارند و زیر عناوین پوشالی همه چیز خود را از دست بدهند.

به همین دلیل آن همه تبلیغات و کوشش‌ها و انتشارات و اقدامات دیپلماسی ماهرانه روسیه شوروی در ایران به جایی نرسید و نتیجه آزمندی‌های روسیه استالینی آن بود که ایرانیان پس از یک دوران فترت کوتاه، از خواب و رؤیا بیدار شدند و نفرت قدیمی آنان نسبت به روس و انگلیس از نو شعله‌ور شد.

قصه شاه اولان در شبه جزیره آبشوران

سرگرد شفایی و پیرزاده دوست او پس از حدود سه هفته اقامت در باغ دورافتاده‌ای در نزدیک سبزوار به وسیله مهندس علوی از اعضای کمیته مرکزی حزب توده که با یک کامیون نظامی شوروی از مشهد به سبزوار آمده بود عازم شاهرود شدند و در حالی که به لباس نظامیان شوروی ملبس بودند به گرگان رفتند و کامیون یکسره به داخل سربازخانه افراد پادگان شوروی رفت.

پس از آن، آنها را به گنبد قابوس بازگردانده و در سربازخانه ارتش شوروی جا

دادند. براساس قرائنی که شفایی ذکر می کند، کاروان قبلی که تفرشیان و دیگران در آن بودند دو روز قبل عازم مرز آستارا شده بود و بدین ترتیب شفایی و پیرزاده مدت شش هفته در اتاقی گرم، مسدود و پر از پشه در سربازخانه شوروی در گنبد به سر می برند و پس از ۴۲ روز افسری به سراغ آنان می آید و مژده می دهد که باید عازم مرز شوند. از قرار، اقدامات ژاندارمری برای دستگیری افسران متواری شدت یافته و حتی ژاندارمها از عملیات دوماهه اخیر روسها برای گرد آوردن افسران متواری، آگاه شده بودند.^(۲۴)

روسها واهمه داشتند مبادا کامیونهای مشکوک ارتش سرخ مورد بازرسی ژاندارمها قرار گیرند و افسران متواری دستگیر شوند.

در آن روزها اختلافات ایران و شوروی بر سر مسأله نفت به اوج رسیده و کار به تهدید رسیده بود.

کم کم جبهه های دول متفق در جنگ با آلمان نازی مشخص شده و با انفجار دو بمب اتمی بر شهرهای هیروشیما و ناکازاکی و شکست و تسلیم ژاپن آمریکا، که تنها کشور مالک بمب اتمی بود و انگلستان در یک صف و شوروی در صف مقابل قرار گرفته بودند.

بنابراین شورویها سرگرد شفایی و سرگرد پیرزاده را در نهایت اختفاء در یک کامیون از طریق جاده ساحلی به بندرانزلی (در آن زمان بندر پهلوی) منتقل کردند. در آنجا سه تن دیگر از افسران را که از لشکر کردستان فرار کرده بودند یافتند. این سه تن سرگرد هدایت الله حاتمی، سروان پیاده محمود قاضی اسداللهی و برادرش سروان رضا قاضی اسداللهی بودند. غروب آن روز کامیون نظامی شوروی دوباره حرکت خود را به سوی مرز آستارا ادامه داد و مقارن نیمه شب متواریان در لباس نظامیان روس از مرز گذشتند. در شهر ساحلی لنکران در خاک شوروی، سروان یوسف مرتضوی و ستوان یکم حسن نظری که آنان نیز به وسیله شورویها از ایران خارج شده بودند به آنان پیوستند. سپس کامیون عازم باکو شد و پس از ساعت ها طی طریق، آنان خود را در باکو پایتخت آذربایجان شوروی یافتند؛ اما سفر همچنان ادامه یافت و پس از عبور از میان

ستونهای عظیم و دکلهای گولپیکر چاههای نفت بالاخره به قصبه شاه‌اولان در شمال شبه‌جزیره آبشوران رسیدند و در انتهای شرقی آن قصبه وارد باغ شیخ بالایف شدند. شفایی و دیگران تمام افسران «متواری»، فراری و شورشی و مورد پیگرد دولت ایران» را در آنجا یافتند و ماههای استراحت و بخور و بخواب و تفریح آنان آغاز شد. خروج از باغ قدغن بود و تنها در معیت افسران و با اجازه مخصوص رئیس آنها گهگاه اجازه گردش در شهر را می‌یافتند.

از نظر ناهار و شام، سینما و تفریح و ورزش همه مزایا و تسهیلات در اختیارشان گذارده شد و حتی عده‌ای از آنها با دختران زیبایی که مسئول چیدن میز غذا و مأمور نظافت اتاق و لباس بودند سرو و سری هم یافتند.

از قرار، روسها این افسران را برای وظایف مهمی در ارتش آینده ایران در نظر گرفته بودند و به همین دلیل میان آنان چشم‌هم‌چشمی و رقابت برای جلب توجه روسها آغاز شد.

شفایی و تفرشیان در کتابهای خود بطور مبسوط درباره دوران اقامت چند ماهه خود در دهکده «شاه‌اولان» در شبه‌جزیره آبشوران داد سخن داده‌اند و تقسیم افسران به سه گروه طرفداران آذر، خراسانی‌ها و پیروان مراد رزم‌آور را که از طرفداران کامبخش و سازمان امنیت شوروی (در آن زمان N.K.V.D) بود تشریح کرده‌اند.

سرگرد شفایی در کتاب خود صریحاً می‌نویسد که روسها بارها و بارها با هر یک از افسران به تنهایی مذاکره می‌کردند و وظایف آینده آنان را خاطر نشان می‌کردند و از ایشان درباره دیگر افسران سؤال و جواب می‌نمودند.

«در این صحبت‌ها همیشه مناسبات بین ما مطرح می‌شد و تأکید می‌گردید که محرمانه است و نباید درز کند. ما نیز خیال می‌کردیم که فقط این «من‌ها» مورد اعتماد هستیم و لذا هر چه در دل داشتیم بر طبق اخلاص می‌نهادیم.» (۲۵)

شفایی می‌نویسد که بیش از ده بار با خود او مذاکره شده است.

«در هر دفعه نیز پرسش‌های تکراری و خسته‌کننده وجود داشت. این جور پرسش‌ها البته برای

مقایسه و مطابقت بود که مبادا خلاف‌گویی رفته باشد. برای هر یک از ما پرونده‌ای جداگانه می‌ساختند، درجه شایستگی ما را برای کار جاسوسی آینده خوب می‌سنجیدند و از میان ما عده‌ای را که در آینده به دردشان می‌خورد برگزیدند.»

شفایی: فروغیان، کیهان، حاتمی، رصدی اعتماد، رزم‌آور را از جمله افسرانی می‌داند که روسها آنان را برگزیدند و به مقامات بالای حزبی کشاندند و مورد اعتماد خود قرار دادند. (۲۶)

شفایی قصد روسها را از نگاهداری افسران در «قصبه شاه‌اولان»، آماده ساختن آنان برای عملیات جاسوسی می‌داند و آن را دسیسه‌ای می‌داند که استقلال فکری و تخصصی افسران را از میان برده و ایشان را زیر چتر حمایت شوروی کشانده است. در این مراحل است که شوروی‌ها برای ضربت زدن به دولت ایران و حامیان آن آمریکا و انگلستان و به منظور دریافت امتیاز نفت شمال ایران که آن را از حقوق طبیعی خود می‌دانستند، طرح عملیات مسلحانه در خراسان را که بر اثر تصادف گنبد قابوس از میان رفته بود کنار می‌گذارند و به فکر اجرای طرح وسیعتری با ضریب موفقیت بیشتر و حتمی‌تر، در آذربایجان می‌افتند. به طوری که در این سطور خواندید روسها در خلال روزهای قیام به جز مراحل اولیه که احتمالاً به واسطه عدم اطلاع از چند و چون ماجرا بوده؛ همه جا در صدد کمک و رهانیدن قیام‌کنندگان برآمده و برای انتقال آنها از پناهگاهشان به سربازخانه‌ی امن و بالاخره خارج از کشور لباس نظامی شوروی و کامیون نظامی متعلق به خود را در اختیارشان گذارده‌اند. گذشته از آن با برنامه‌ریزی وسیعی به کمک اعضای حزب توده یکایک ایشان را یافته و از کشور خارج ساخته‌اند. یعنی همان کارهایی را انجام داده‌اند که انگلیسیها نیز در موارد لازم در مورد وابستگان خود انجام می‌داده‌اند.

رفتار انگلیسیها به شیوه دیگری بوده و معمولاً هر زمان که وابستگان و عناصر مرتبط به آنان در معرض خطر مرگ قرار می‌گرفته‌اند، وزیر مختار یا کاردار سفارت انگلیس در دربار حضور می‌یافت و داشتن نشان از دربار «سنت جیمز» را بهانه قرار

می داد و متهم یا مجرم را به این دستاویز که دارای نشان سلطنتی انگلیس است و نباید مورد پیگرد و آزار و اعدام قرار گیرد از خطر قطعی می رهانید.^(۲۷)

کارهایی که روسها برای نجات دادن کسانی که عامل اجرای مقاصد آنان شده بودند در همین ردیف حمایت انگلیسیها از دست نشانندگان خود بود و البته نفس بد عمل یعنی پناه بردن به بیگانگان و زیر چتر آنان قرار گرفتن نمی تواند نسل آینده را از نكوهش عمل شاه و ستاد ارتش یعنی تعیین جایزه برای سر افسران و در نظر گرفتن هزارتومان پاداش برای کشتن یا دستگیر کردن هر یک از آنان بازدارد.

بدیهی است ارفع و همپالگی های او نیز معاذیری برای خود داشتند و اظهار نظر می کردند که این افسران اصلاح پذیر نیستند و برای ثبوت ادعای خود دلیل می آوردند که در اوایل سال بعد که فرمان بخشودگی افسران مشکوک به داشتن افکار کمونیستی صادر و حتی ارفع به زندان انداخته شد تا نظر مساعد روسها جلب شود، باز این افسران ساکت نشستند و برای پیوستن به نهضت آذربایجان به صورت انفرادی و پنهانی رهسپار تبریز شدند و حتی بعضی از آنان هواپیماهای ارتش را ربودند و به آذربایجان بردند.

عکس العمل تند روسها

چند روز بعد - کامیونها و جیب و دیگر وسایل به غنیمت گرفته شد. لشگر خراسان به مشهد برگردانده شد. هنگامی که سروان یوسفی اتومبیلها و اشیای گردآوری شده را جلوی ستاد لشگر گذارده و برای دادن گزارش نزد فرمانده لشگر شتافته بود، از طرف فرمانده پادگان شوروی در مشهد یک اولتیماتوم پنج دقیقه ای به لشگر داده شد که چنانچه جیب و کامیونها و اسلحه جمع آوری شده ظرف مدت پنج دقیقه از جلو ستاد لشگر دور نشود، پادگان شوروی تمام آنها را توقیف خواهد کرد.

هنگامی که شایعه حمله قریب الوقوع بقیه افسران در رأس بیست هزار ترکمن به شهر مشهد به تواتر انتشار یافت، در لشگر خراسان تدابیری مانند کشیدن سیم خاردار به دور محوطه باغ کشاورزی [محل موقت پادگان] و مستقر کردن آتشبار و مسلسلها انجام

شد. فرمانده پادگان شوروی اخطار شدیدالحنی به لشگر هشتم ارسال داشت که طی آن اعلام شده بود شلیک یک گلوله از تفنگ سربازان ایرانی و افراد لشگر به منزله اعلام جنگ علیه دولت اتحاد جماهیر شوروی خواهد بود.

شورویها از برقراری پاسگاههای نظامی لشگر در اطراف شهر نیز خشمگین بودند و سرکنسول جدید شوروی در این مورد به مقامات استانداری و لشگر بطور شفاهاً اخطار نمود.

ملاقات فرمانده پادگان شوروی در مشهد با فرمانده لشگر هشتم و رفع سوء تفاهمات

چندی بعد روزی پالکونیک ایوانف فرمانده پادگان شوروی، سرهنگ احمد وثوق فرمانده لشگر هشتم خاور را برای صرف چای به دفتر خود در ستاد اشغالی فرمانده لشگر فراخواند و وثوق با کنجکاوی و تعجب دعوت او را پذیرفت و به اتفاق یکی از افسران به ستاد او رفت. عده‌ای از افسران شوروی و یک مترجم در این دیدار حضور داشتند. در دیدار دوستانه وثوق از رفتار روسها گله کرد و خواهان بازگرداندن سربازخانه‌هایی شد که به وسیله روسها اشغال شده بود زیرا دیگر عده چندانی سرباز شوروی در آنجاها زندگی نمی‌کردند و امکان استرداد آنها موجود بود.

پالکونیک ایوانف با روی باز درخواستهای سرهنگ احمد وثوق را شنید و مورد موافقت قرار داد و سپس به نوبه خود تقاضایی را مطرح کرد و آن این بود که «خوکی که متعلق به شخص او بود از پادگان خارج شده و در بیابانی که محل تمرین‌های نظامی لشگر بود به وسیله سرباز وظیفه‌ای شکار شده بود.»

ایوانف درخواست کرد فرمانده لشگر مبلغ چهارصد تومان غرامت این خوک را به او بپردازد که سرهنگ وثوق می‌گوید این مبلغ را پرداخت و جالب اینکه ایوانف به وعده‌های خود وفا نکرد و هیچ‌یک از سربازخانه‌های لشگر به ایرانی‌ها مسترد نشد. (۲۸)

جزئیات فرار افسران از زندان دژبان تهران

بعد از ختم ماجرای گنبد یک عده از افسرانی که دستگیر شده بودند در زندان دژبانی مرکز توقیف بودند.

سه نفر از آنان به نام سروان دانش، ستوان فاضلی، ستوان صناعی با قرار قبلی و طبق اطلاعی که از خارج به آنها داده شده بود روز ۲۲ بهمن ۱۳۲۵ به نام گرفتن حقوق همراه مراقبین بدون اسلحه از دژبان مرکز خارج می‌شوند و به دارایی آمادگاه می‌روند. اما ناگهان اتومبیل سیاه رنگی با در باز به آنان نزدیک می‌شود و سه افسر به داخل اتومبیل می‌پرند و با اتومبیل یکسره به آذربایجان می‌روند.

در روز ۲۹ اردیبهشت ساعت ۱۱ دو تن از افسران باقی مانده حادثه گنبد ستوان احسانی و ستوان شریفی با تبانی قبلی به عنوان قضای حاجت به مستراح‌های عمومی دژبان می‌روند. چند دقیقه قبل هم در مستراح‌های مجاور این مستراح دوزن چادر به سر که طبق اظهارات ستوان کوپال یکی از آنها علینقی نام مهاجر بود و به لباس زنانه ملبس شده بود در انتظار افسران بسر می‌بردند.

پس از چند دقیقه افسران به لباس زنانه ملبس شده، جلوی چشم پاسداران دژبان از در زندان خارج می‌شوند و از آنجا به خیابان شاهپور رفته، در منزلی استیجاری پنهان می‌شوند و چند روز بعد به آذربایجان می‌گریزند.^(۲۹)

این موضوع نفوذ شبکه نظامی حزب توده را در ارتش نشان می‌دهد و بر مسؤلان امر محقق می‌گرداند که علاوه بر ۱۰۰ تن افسران که نام آنها به دست آمده بود عده دیگری نیز عضویت سازمان نظامی را پذیرفته و با آن همکاری می‌کنند.^(۳۰)

متواری شدن ۱۷ افسر

عده‌ای از افسران که به کرمان تبعید شده بودند در دوران ریاست ستاد رزم آرا به تهران احضار می‌شوند و حقوق و مزایای آنان پرداخت و مشاغل حساسی به ایشان